



به قلم: دکتر محمد جواد لاریجانی

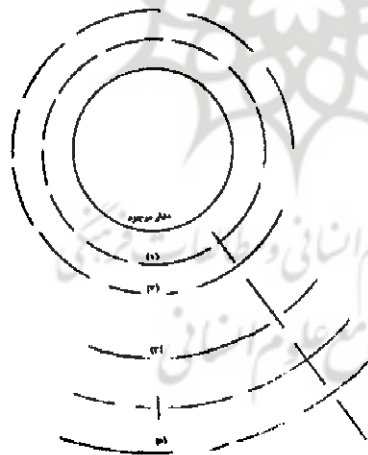
مبانی نظری برای برنامه توسعه:

■ مدارهای توسعه، خودتکایی و بخش خصوصی

۱ وضعیت موجود ما از نظر توسعه بسیار غم انگیز است: کشوری با این عظمت فرهنگی و اندیشه قویم الهی، در علوم و صنایع و نظام کشورداری و دفاع و آبادانی و رفاه مردم و امکانات و ساختارهای مدنی، چنان عقب افتاده است که در غالب آن شوون نیازمند دیگران است؛ دیگرانی که غالباً دشمن و یا ایادی مرعوب دشمنان می باشند. در حالیکه معتقدیم «توسعه» دلیل حقانیت یک مکتب نیست، اما مسلماً نمی‌گوئیم حقانیت با توسعه در تعارض است. به عکس، مکتبی که داعیه اصلاح دنیا و آخرت را دارد مسلماً توسعه را ارج می‌نهد. امروز حیات سیاسی ما در جهان به عنوان ام القرای اسلام در گرو توسعه یافتن

است. ما باید بتوانیم به صورت یک عنصر قوی سیاسی که مجهز به امکانات پیشرفته و فنون عالی مملکت داری است درآئیم. لذا باید به امر توسعه بنحو جدی و حیاتی نگاه کنیم و مبانی نظری و جهات عملی آن را مورد مذاقه قرار دهیم و برنامه‌هایی که متکفل این امر هستند را با دقت و با توجه به مبانی، ارزیابی کرده و در مجلس شورای اسلامی تصویب نماییم.

۲ چرا برنامه‌های توسعه، پنجساله یا چند ساله هستند؟ مثلاً فرق سال هفتم با سال چهارم چیست؟ این تقسیم‌های سالانه (وزمانی) چه معنایی در امر مملکت و جریان امور دارند؟ برای روشن شدن مطلب لازم است توجه کنیم که از نظر سیاستمدار، حفظ نظام بر هر امر دیگری اولویت دارد و آنچه حیات نظام را همواره در خطر قرار می‌دهد عدم «استقرار» است. مفهوم «استقرار»^(۱) که بیان‌کننده «حالت» است در سیاست دارای مفهومی کلیدی است. توجه به این امر سبب شده است که برنامه‌های توسعه بر اساس مفهومی «مدارگونه» از توسعه استوار شود. توضیح اینکه: گذار از وضعیت عقب افتاده به توسعه یافته ممکن است زمان قابل توجهی را لازم داشته باشد و همچنین اقدامات اصلاحی مقطعی را که بهم زنده استوار است. لذا اگر یکسره از وضع موجود، آهنگ پیشرفت کنیم ممکن است در دل طوفانها، اصل نظام را از دست بدهیم. پس باید منزل به منزل عبور کنیم:



هرمدار، حکایت از یک وضعیت مستقر می‌کند؛ اگرچه با درجه توسعه یافتگی پایین‌تر! برنامه‌های توسعه باید زمینه عبور از یک مدار را به مدار تالی آن هموار نماید (عبور از مدار n) به مدار $(n+1)$. فاصله زمانی دو مدار توسعه باید بر اساس اهداف خاص برنامه توسعه، امکانات عملی و طاقت نظام تعیین گردد.

۳ از تئوری مدارگونه توسعه، فروعات چندی بدست می آید:

اول، توسعه یافتگی یک وضعیت ثابت نیست و با زمان تغییر می کند؛ لذا ما باید در مسیری مداری به جلو برویم و با تدریج به آن نزدیک شویم. عدم ایستایی مفهوم توسعه یافتگی را ما در تدریج مدارات حل می کنیم. دوم، اگر درجه توسعه یافتگی ما بالا نیست، معنی آن رها کردن نظام نیست! ما هرگز خود را نباید در بن بست بیاندازیم؛ در هر درجه از توسعه یافتگی، حکومت باید بر مداری استقرار خود را حفظ کند. هنر سیاست در این نکته و نقطه نهفته است. کسی نمی تواند به ما بگوید چون درجه توسعه شما پایین است پس زمام استقرار مملکت را رها کنید!

سوم، در یک برنامه توسعه، نظام می تواند با اقدامات تهورآمیز، تعادل خود را به خطر بیاندازد اما این یک ریسک حساب شده است و باید در انتهای برنامه، مملکت دوباره در مدار جدیدی مستقر باشد. به عبارت دیگر: هر برنامه از حالت مستقر شروع می کند و در انتها باید حالت مستقر تحویل دهد. این استقرار اولین شاخص توفیق برنامه است. اینکه توانسته است مدار را به جلو ببرد فرع بر استقرار است. به عبارت دیگر اگر برنامه ای مدعی شود که منهای استقرار توفیقات داشته، آن برنامه نه تنها ناموفق است بلکه تهدید جدی برای امنیت نظام است.

۴ نظام ما در چه شرایطی قرار دارد و «محیط سیاسی» حیات آن چگونه است؟ ما، چه در زمان وجود امپراطوری شوروی و چه در وضعیت حاضر در یک محیط یا اکولوژی سیاسی متخاصم قرار داریم و بنظر من باید ما این ویژگی متخاصم را به عنوان ویژگی شرائط جهانی وضعیت خود همواره بپذیریم. البته درجه متخاصم و نیروهای خط مقدم متخاصم می توانند در برهه های مختلف کاملاً مختلف باشند. حتی متخاصم هم یکسان نیست، و جبهه متخاصمین هم یکپارچه نمی باشد! بدیهی است اینها همه برای ما، از باب «دفع الناس بعضهم ببعض» میدانهای مانور عملی فراوانی ایجاد می نماید. لیکن ما هیچگاه نباید در آرزوی محیط دوستانه جهانی باشیم و یا برنامه های توسعه خود را برای

اکولوژی سیاسی مسالمت، طراحی کنیم.

این توجه بلافاصله در ماهیت برنامه های توسعه ما تاثیر می‌گذارد: در محیط سیاسی متخاصم برای حفظ استقرار، ناگزیر از «خوداتکایی» هستیم زیرا عناصر محیطی اگر میدان پیدا کنند به خاطر ماهیت تخصمی، نظام را از استقرار خارج می‌کنند. این خود اتکایی در صورت توسعه و در طرحهای توسعه ما و خلاصه در شکل نهایی نظام ما تاثیر عمده می‌گذارد. ممکن است برخی معتقد باشند که در اکولوژی تخصم، ما محتوم به فنا هستیم، لذا به عنوان پیش شرط توسعه، تغییر شرایط محیطی را اعلام نمایند و این امر در ریشه، معادل تغییر جوهر نظام از یک حکومت اسلامی به یک حکومت لائیک (سکولار- لیبرال) است. بدیهی است این نقطه افتراق، بسیار اصولی است: خط اسلام و تفسیر امام راحل (ره) و مقام معظم رهبری از آن برآند که ان تنصرالله ینصرکم و یشیت اقدامکم! یعنی راه خدا - اگر چه همه مردم دنیا بر علیه آن باشند - تنها راه نجات و تنها راه نجات است. لذا ما باید، همانطور که اشاره شد، فرض را بر این بگذاریم که در محیطی تخصمی - با درجات و انواع متفاوت - زندگی می‌کنیم و برنامه‌های خود را در یک چنین اکولوژی طراحی و پیاده کنیم. نتیجه این بحث اینست که خود اتکایی، تنها یک ارزش ایدئولوژیک تحمیلی به برنامه‌های توسعه نیست، بلکه یک ضرورت فنی برای محیط سیاسی نظام ما است، یکی از فروعات اصل استقرار است که هیچ عاقلی نمی‌تواند منکر آن بشود.

۵ پس از بیان رکن «خود اتکایی» به محور دومی در زیربنای برنامه های توسعه می‌رسیم که هدف داریودن برنامه‌ها است. در توضیح مسئله باید بگویم که توسعه یافتگی، حالتی است که در مسیرهای گوناگون و بدنیال اهداف مختلف، حاصل می‌شود. فی‌المثل کشوری که خود را صاحب صنایع غذایی نموده و حفظ این حیثیت را وجهه ملی خود می‌داند اگر چه توسعه یافته است اما این امر غیراز هدفداری برنامه‌های دولت بوده بلکه از آثار آنست. یا کشوری که ماشین ساز دنیا است و با کامپیوتر ساز و امثال اینها. شاید در دهه های گذشته امکان این وجود داشت که کشوری تقریباً در همه

شون پیشرو باشد، لیکن با سخت شدن رقابت جهانی، الزاماً کشورها باید در هدف های ملی بیشتر محدود باشند و لذا در طراحی برنامه های توسعه از مسلک و گرایش «همه شمولی» به سوی «هدف محوری» باید سیر نمود. به عبارت دیگر: شاخصه های عمومی رشد نمی تواند میزان اندازه گیری حرکت در برنامه باشد، لافل انحصاراً نیست و باید به دنبال شاخصه های محدودتر و گویاتر و متمرکز، روی هدف، کارکرد.

برنامه توسعه هدف دار در اختصاص بودجه به پروژه ها اولویت های مخصوص خود را خواهد داشت در حالیکه برنامه توسعه مبتنی بر «همه شمولی» یا روش «زمینه سازی» زیر ساختهای اساسی، همه باید بنحو منظمی آماده شوند تا در زمینه حاصل «صنایع موفق» خودنمایی کنند. برای روشن شدن تفاوت این دو روش در توسعه مثالی می زنم: فرض کنید کشوری به عنوان هدف ملی، می خواهد سازنده ماشین های نساجی شود و در این زمینه در سطح جهانی رقابت نماید. بدون شک این صنعت شبکه ای از صنایع را نیازمند است و ضروری است که یک برنامه ریزی جامع و هماهنگ و حساب شده در همه آن زمینه ها بنحویکه همه به آیشخور نساجی بریزند، بشود. دولت امکانات محدود خود را با این اولویت، تعمیم خواهد کرد، و هر چه ماند، صرف امور دیگر می کند. مثلاً توسعه راهها، شبکه برق روستایی، درمان پیشرفته، توسعه آموزش عالی و مثال اینها همه مطلوب اند، لیکن دولت امکانات خود را با اولویت به این امور اختصاص نمی دهد. بلکه معتقد است در شرایطی که در آن بیمارستان تمیز و مجهز وجود ندارد، شبکه راهها و مترو و فرودگاه های پیشرفته وجود ندارد، باید به سوی هدف یعنی توسعه صنایع نساجی حرکت کرد و جای خود را در بازار دنیا به دست آورد، سپس به موازات پیشرفت در این زمینه و کسب درآمد کافی به آبادانی و توسعه سایر بخشهای کشور پرداخت. در حالیکه در مسلک برنامه ریزی «همه شمولی» دولت نباید هدف ملی انتخاب کند، بلکه دولت باید با قدمهای مناسب شرایط زندگی را در کشور مناسب کند تا صاحبان صنایع، ثروت و اندیشه گرد هم آیند و خلاصه بخت، یارشود و کار افراد بگیرد و

امور به جریان بیافتد. این همان مسلک همه شمولی^(۱) است که مبنای لیبرالیسم و اقتصاد بازار آزاد است. در شرایط فعلی دنیا که سرمایه، اکسیر اعظم است و امکانات محدود، من بعید می‌دانم که طرح توسعه «همه شمول» بتواند به جز چند قدم اولیه جلو برود. ما ناگزیر به از پیش گرفتن توسعه هدف‌دار هستیم. ریسک بسیار مهمی است که کشور، میلیاردها دلار سرمایه خارجی را صرف زیرساختها و طرحهای توسعه عمومی بکند به این امید که در لحظه مقدسی یکبار آتش شعله‌ور شود و همه جا را بگیرد!

۶ هدف داری و دولتی بودن؟ یکی از شبهات در مورد مسلک برنامه‌های توسعه هدف‌دار اینست که: اگر دولت یک نظام متمرکز مانند سیستم کمونیستها باشد هدف‌داری معنی دارد و دولت می‌تواند به‌رسو که می‌خواهد امور را بکشانند. اما در نظام متکی بر مردم و بازار و آزادی عمل اقتصادی، هدف داری یعنی چه؟ در واقع باید بگویم که این سؤال ما را به سومین ویژگی اصولی برنامه توسعه می‌رساند که در آن وجه «مردمی» بودن آن است. معنی این سخن اینست که مهم بودن یک برنامه و جدی بودن آن بدان نیست که پروژه‌های وسیع و عظیم را دولت متقبل باشد، بلکه کارهای بزرگ باید به دست افراد با همت عالی از مردم و با راهنمایی، تشویق و کمک دولت صورت گیرد. البته من منکر لزوم اقدامات تحریکی^(۲) در مقاطع و مواضع ضروری نیستم، ولیکن این گونه اقدامات با طرحهای عمرانی بزرگ دولتی بسیار تفاوت دارد. سوسیالیزم و مارکسیسم - بخصوص در تعبیر و تفسیری که لنین و استالین از آن داشتند - دقیقاً خلاف این نظر را دارد؛ آنان معتقد به لزوم یک «مهندسی موثر اجتماعی» هستند تا توده‌ها را در مقیاس وسیع سازماندهی کند و مطابق نقشه کلی توسعه^(۳)

با دست قدرتمند دولت مرکزی، پروژه‌های عظیم را تحقق بخشد و با این جهشها کشور به مدار توسعه یافتگی منتقل شود. مطابق چنین تفکری، طرحهای توسعه روسیه شکل گرفت و در یک فاصله زمانی کمتر از یک ربع

1- (Le aize faire)

2- stimuli

3- Grand Design

قرن، روسیه (شوروی) به یک کشور صنعتی تمام عیار تبدیل شد و تولید کلی صنعتی آن پس از آمریکا قرار گرفت.

از دیدگاه نظام ما، هرگز دولت نمی تواند در عمل «فرد» را که صلاح وی و تعالی وی منتهای هدف نظام است با عنوان برنامه متمرکز یا مهندسی اجتماعی در پیش پای عنصری با ماهیت اعتباری بنام جمع، قربانی کند! لذا برای اندیشمندان «اسلام محوره» لازم نبود که صبر کنند تا شکست امپراطوری شوروی را ببینند و آن روش مملکت داری را رفض نمایند؛ بلکه در سالهای ۱۹۴۵ الی ۱۹۵۶ هم می توانستند با قدرت، چنین اندیشه‌ای را غیر منطبق با افکار اسلامی بیابند!

ما باید به توده مردم خود به عنوان سرمایه اصلی نگاه کنیم؛ در میان مردم ما استعداد های خلاق، همت های بلند، دل های بزرگ و متهور و اندیشه های قوی و آماده رقابت جهانی وجود دارد. کارهای بزرگ باید به دست این گنج های پنهان صورت گیرد. توفیق برنامه ریزی ما نه بر اساس حجم عظیم بودجه های عمرانی پروژه های دولتی، بلکه در میزان توفیق در کشیدن بخش خصوصی ریشه دار (ونه دلال و کار چاق کن!) به انجام کارهای بزرگ است.

V تا اینجا، بنحو خلاصه، سه ویژگی مبنایی برای برنامه های توسعه ارائه داده ایم:

(I). سیر به سوی توسعه، حرکتی مداری می طلبد و در هر مدار «استقرار نظام» شرط غیر قابل خدشه آنست. لذا خود اتکایی، فرع بلا فصل این ویژگی و از ضروریات است.

(II). برنامه های توسعه باید هدف دار باشد؛

(III). کارهای بزرگ به دست مردان با همت و نه الزاماً دولت (مردمی بودن برنامه توسعه).

حال می خواهیم از این مبانی قدمی فراتر به سوی مراحل عینی^(۱) برویم: از اصل خود اتکایی در شرایط سیاسی متخاصم موجود نتیجه می گیریم که باید هر

چه زودتر در دو زمینه حیاتی زیر، نظام عمدتاً روی پای خود بایستد: اول، در دفاع موثر و دوم در اقلام حیاتی بقا (کالاهای اساسی). باید بدانیم که این دو هدف خرج دارد و نیاز به قربانی کردن هدفهای متعدد دیگر را شاید در یک طرح توسعه برای اکولوژی مسالمت، تکیه دفاع بر «فرارسیاسی» منطقه ای و جهانی باشد و نه بر قدرت دفاعی و در مورد کالاهای اساسی به یک شبکه انتخابی (۱) که توجیه اقتصادی داشته باشد تکیه شود. اما برای ما هیچ یک از این امور مطرح نیست؛ ما باید به هر بهایی به قدرت دفاعی موثر برای حفظ نظام خود در یک محیط سیاسی متخاصم دست بیابیم و در امر کالاهای اساسی - اگر چه غیر اقتصادی و با تکنولوژی عقب افتاده‌تر - خود کفابشویم! و از آن مهمتر این خود اتکایی را با تحول متغیرها حفظ کنیم. گاه خرج و زحمت حفظ خود اتکایی کمتر از نیل بدان در برهه سابق نیست. تفکر ما می‌گوید: تکنولوژی قدیمی‌تر و خرج غیرقابل توجیه اقتصادی هر دو را می‌پذیریم اگر برنامه، ما را هر چه زودتر به این خود اتکایی می‌رساند. ما در دفاع نمی‌خواهیم اسلحه فروش عالم بشویم که لازم باشد مدام "پژ" تکنولوژی مدرن بدهیم، بلکه ما دنبال یافتن راههای دفاع موثر از سرزمین و منابع خود در یک اکولوژی متخاصم هستیم و بس، و این استعداد را می‌خواهیم نگه داریم.

بنابراین برنامه‌های پنج ساله ما در ابتدای کار باید نسبت به این تست خوداتکایی جواب معقول بدهند. بگویند چند قدم به جلو برمی‌دارند و آخر کار چقدر طول می‌کشد؟

اما در مورد هدف داری، برنامه چه باید بگوید؟ لازم است ابتدا اهمیت «هدف» را از ضرورت آن کشف نمائیم: ما باید با پشتوانه «زحمت و رنج» خود در تولید زندگی کنیم؛ از سوی دیگر وسعت ما و جمعیت ما در حدی نیست که حتی در عالم طراحی بتوانیم یک سیستم خودگردان (۲) را پایه قرار دهیم که در آن مصرف داخلی به اندازه‌ای است که می‌تواند چرخ تولید و تحول در آن را تضمین نماید. مثلاً در مورد چین می‌توان چنین تفکری را بررسی کرد.

بنابراین ما باید در یک دادوستد با محیط خارجی خود درآمد کسب نمائیم و میدان این تعامل^(۱) منطقه‌ای و جهانی است. اما در چنین میدانی باید با رقابت جایگاه مناسبی برای خود بدست آوریم و برای اینکه در رقابت موفق شویم باید در حوزه‌های محدودی که زمینه و امکانات و آینده روشنی داریم نیرو و توان خود را متمرکز نمائیم. به عبارت دیگر روشن کنیم که چه کاره هستیم؟ آیا کفایش منطقه و جهان هستیم؟ آیا ماشین ساز منطقه و جهان هستیم؟ آیا لباس دوز هستیم؟ آیا تاجر هستیم؟ و قس علی هذا. ممکن است روزی در چند رشته و حوزه جایگاه منطقه‌ای و جهانی داشته باشیم، اما عاقل، نیرو و توان خود را در ابتدای کار تقسیم نمی‌کند.

باید توجه داشت که سؤال «هدف» یا جایگاه تعاملی منطقه‌ای - جهانی یک سؤال اساسی برای نظام است و در هر حکومتی باید مسیر مهمترین تصمیم‌گیری را طی نماید. زیرا نمی‌توان هر روز هدفی را انتخاب کرد! بلکه بر یک تصمیم درست باید سالها مداومت کرد تا به هدف رسید و گذشته از نفس هدف از مزایای جانبی توفیق نیز بهره‌مند شد. این راه یعنی هدایت کردن تلاشها و توانها به کانال خاص، عوارض و ضایعات نیز دارد؛ لذا باید از ابتدا همه جوانب‌کار را سنجیده و وارد عمل شد. از ترس سختی‌ها نمی‌توان هدف را رها کرد زیرا بی‌هدفی، معادل عدم پیشرفت و اتلاف امکانات و ثروتهای عمومی و بالاخره فقر و بحران سیاسی است. در نظام ما تصمیم‌گیری در زمینه هدف‌داری برنامه‌ها باید علاوه بر مجلس، تأیید مقام معظم رهبری را اقلأ در اساس داشته باشد و مجلس تفصیل و جزئیات آن را معین نماید.

همانطور که اشاره کردم، هدف نه از روی تفتن، بلکه باید با محاسبه امکانات و زمینه‌ها و چشم‌انداز آینده برگزیده شود. در چنین شرائطی بنظر من صنعت نفت زمینه‌ای است که با توجه به سابقه چهل ساله در ایران و ذخائر وسیع و اهمیت جهانی انرژی می‌بایست محور برنامه‌های توسعه ما باشد. معنی این سخن چیست؟ مقصود اینست که ما می‌خواهیم نفتی منطقه و دنیا

باشیم؛ به عبارت روشنتر مثلاً اگر در دنیا کسی بخواهد حفاری کند، در ایران چند کمپانی مجهز و کارآزموده با شهرت جهانی وجود داشته باشند، اگر کسی فرآورده می‌خواهد، در ایران یافت شود؛ اگر کسی پالایشگاه می‌خواهد بسازد، شرکت‌های ایرانی قابل، یافت شوند، اگر کسی طراحی لوله انتقال نفت و گاز، تولید و یا احداث خطوط انتقال می‌خواهد، توان آن در ایران باشد و قس علی هذا. نه تنها در همه شعب صنعت نفت (وگاز و سایر سوخت‌های فسیلی) باید پیشرفته شویم بلکه در اقتصاد نفت، در تجارت مواد نفتی و فرآورده و در سیاست‌های انرژی باید کارآمد باشیم و کارشناسان و موسسات پیشرفته داشته باشیم. از آنهم فراتر، مراکز علمی و تحقیقاتی ما همواره در تمام شئون این صنعت و آثار اقتصادی - سیاسی آن در حال تحقیق و نوآوری باشند و این نوآوریها در سطح جهانی کم نظیر باشد. من سعی کرده‌ام با مثال و نمونه، مفهوم هدف داری را در برنامه‌های توسعه روشن کنم و در مقالات آینده این مفاهیم را با روش منظم و منطقی مورد بحث قرار خواهم داد. انشاءالله.

اینکه می‌گوئیم صنعت نفت باید هدف برنامه‌های توسعه باشد یعنی برنامه باید زمینه فعال شدن بخش خصوصی را در این حوزه‌ها مهیا سازد و برای جلب نظر آنان جاذبه‌های تشویقی بگذارد و در زمینه‌هایی مانند تحقیقات و آموزش خود سرمایه‌گذاری اولیه را انجام دهد. از سوی دیگر این امر ایجاب می‌کند که منوپولوی دولت بر نفت از بین برود و مسلم این امر یک حرکت مهم و ریشه دار در اقتصاد کشور است.

باید توجه داشت که پیشرفت در صنعت نفت و فرآورده‌های آن خود شبکه پیچیده‌ای از صنایع را توسعه خواهد داد که آثار اقتصادی فراوان دارد. هدف‌دار بودن برنامه توسعه یعنی اولویت‌دادن به تخصیص بودجه در نیل به هدف! به عبارت روشن‌تر: دولت باید طرح‌های عمرانی و رفاهی عمومی را در مرحله دوم اهمیت بگذارد، مگر اموری که به دفاع و یا بقای مردم ربط می‌یابد. لذا باید مردم کاملاً توجیه شده و دولتمردان آماده روبروشدن با سختی‌های موضعی برنامه باشند تا برنامه امکانات ملت را به سوی هدف هدایت نمایند.